



Research article

Research in Comparative Literature (Arabic and Persian Literature)
Razi University, Vol. 10, Issue 3 (39), Autumn 2020, pp. 1-19

The Common Themes in Love Songs of the Suspended Odes and Bakhtiari Nomadic Verse

Farhad Barati¹

Assistant Professor of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Salman
Farsi University, Kazerun, Iran

Enayatollah Mahmoodi²

Ph.D. Student of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Salman Farsi University,
Kazerun, Iran

Received: 12/18/2018

Accepted: 05/16/2020

Abstract

The impact of region, geography, and the environment on the behavior, manners, and thoughts of human beings is undeniable. The manifestation of this effect has stood out in the literature of a wide variety of peoples and ethnicities. Lifestyle creates the poetic and literary style and the style of Arabic and Bakhtiari poetry is influenced by their surrounding lives in terms of content and language. A quick glance at the poetry of Arab people, especially that of pre-Islamic period, would point to the fact that Arabic poetry is a total reflection of the nomadic life of that region. In the poetry of pre-Islamic era, what stands out the most is the quality of nomadic life, migration, and its requirements. In Iran a great deal of Luri poetry, particularly that of Bakhtiari dialect, have a lot in common with the Arabic poetry of pre-Islamic period. Migration and its concomitant state of being homesick, stopping by the beloved's halting-place, crying over it, and the remembrance of the sweet memories of being in the company of the beloved in Bakhtiari songs find parallels in the Pre-Islamic poetry of the premises of the Suspended Odes. The important point is that Bakhtiari poetry, unlike Persian poetry, despite the thematic similarities, has not imitated the Arabic poetry, and this similarity in themes is the result of tribal lifestyles. The current research aims to comparatively examine instances of realizations of such similarity in Bakhtiari and Suspended Odes of Arabic poetry.

Keywords: Comparative Literature, Arabic Poetry, Suspended Odes, Bakhtiari Poetry, Suspended, Nomadic Poetry.

1. **Email:**

Fbarati58@gmail.com

2. **Corresponding Author's Email:**

E56.mahmoodi@gmail.com



کاوش نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی عربی - فارسی)

دانشگاه رازی، دوره دهم، شماره ۳ (پیاپی ۳۹)، پاییز ۱۳۹۹، صص. ۱-۱۹

درون‌مایه‌های مشترک تغزل‌های طللی معلقات و کوچ‌سروده‌های بختیاری

فرهاد براتی^۱

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه سلمان فارسی، کازرون، ایران

عنایت‌الله محمودی^۲

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه سلمان فارسی، کازرون، ایران

پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۲۷

دریافت: ۱۳۹۷/۹/۲۷

چکیده

تأثیر اقلیم، جغرافیا و محیط زندگی در اخلاق، رفتار، پندار و اندیشه آدمی امری بدیهی است. جلوه‌های این اثرگذاری در شعر و ادب اقوام و ملت‌ها بسیار نمایان و برجسته است. سبک زندگی، سبک شعری و ادبی می‌آفریند و سبک شعر عربی و بختیاری در حوزه محتوا و زبان از محیط پیرامون متأثر است. با اندکی غور در شعر و ادب عرب، به‌ویژه شعر عصر جاهلی، می‌توان دریافت که شعر عرب، آینه تمام‌نمای سبک زندگی بادیه‌نشینان آن سامان است. در شعر عرب عصر جاهلی، آنچه بیش از همه جلوه‌گری می‌کند؛ کیفیت زندگی عشیره‌ای، کوچ و لوازم آن است. در ایران، بسیاری از اشعار گویش لری، به‌ویژه گویش بختیاری، از لحاظ پرداختن به زندگی عشایری، شباهت‌های فراوانی به شعر عرب عصر جاهلی دارد. کوچ و دل‌تنگی‌های ناشی از آن، غم فراق‌یار سفر کرده، ایستادن بر منزلگاه معشوق و گریستن بر سر آن و یادکرد خاطرات شیرین همراهی با یار، در شعر گویش بختیاری‌ها، بسیار شبیه آن چیزی است که در شعر عربی عصر جاهلی، به‌ویژه در مقدمه‌های طللی معلقات سبع، دیده می‌شود. نکته مهم آن است که شعر بختیاری برخلاف شعر فارسی، با وجود شباهت‌های مضمونی، از شعر عربی تقلید نکرده و این تشابه در درون‌مایه‌ها، نتیجه سبک زندگی ایلی و عشیره‌ای است. پژوهش حاضر بر آن است تا با رویکرد تطبیقی، جلوه‌های این شباهت را در شعر بختیاری و معلقات سبع بررسی کند.

واژگان کلیدی: ادبیات تطبیقی، شعر عربی، معلقات سبع، شعر بختیاری، طللیه، کوچ‌سروده.

۱. پیشگفتار

۱-۱. تعریف موضوع

در مکتب ادبیات تطبیقی فرانسه، اصل تأثیرگذاری و تأثیرپذیری ناشی از رابطه یا پیشینه‌ای تاریخی، اصلی اساسی است؛ بر این اساس، از سویی شاعری از یک فرهنگ، جامعه و ملیت، در ساختار ادبی خاص یا مضمونی ویژه‌ای، پیشتاز است و از دیگر سو، شاعر یا شاعرانی از فرهنگ و ملیت دیگری هستند و بر اثر آشنایی و ارتباطات فرهنگی و تاریخی، از گروه اول تأثیر پذیرفته‌اند و از آن‌ها تقلید و الگوگیری کرده‌اند. برخی از شاعران ایرانی از این دسته‌اند. این گروه از شاعران چه در حوزه ساختار و قالب و چه در حوزه محتوا، به شدت از شاعران عرب تأثیر پذیرفته‌اند. «منوچهری، خاقانی، امیرمعزی، عبدالواسع جبلی، لامعی گرگانی از برجسته‌ترین شاعران ایرانی قرن پنجم و ششم هستند که در شعرشان از ساختارها و مضمون‌های شعر جاهلی اقتباس کرده‌اند.» (زینی‌وند و منوچهری، ۱۳۹۴: ۶۶).

درباره تقلیدی بودن قصاید منوچهری به نظر می‌رسد: «ویژگی خاص قصاید منوچهری، آن است که وی جدای از آن جریان کلی و عمومی تأثیرپذیری قصاید پارسی از قصاید عربی، در تعدادی از قصاید خود، طرح کلی و ساختار عمومی قصاید عربی جاهلی را بدون تصرف، رعایت کرده است و به همین سبب تأثیرپذیری او از ساختار قصاید جاهلی از گونه‌ای دیگر و سخت صریح و آشکار است به نحوی که گاه بعضی از قصاید وی را تا مرز استقبال و نظیره‌ای بر قصاید عربی و حتی متنی مترجم پیش می‌برد.» (پیشگر، ۱۳۸۵: ۱۲۱)

باید دانست؛ همیشه مشابهت‌های مضمونی در شعر و ادب شاعران دو قوم و ملیت متفاوت، نتیجه اثرگذاری، اثرپذیری و ارتباطات فرهنگی نیست. «ادبیات تطبیقی، رسالت تعیین مشترکات ادبی و فرهنگی را بر عهده دارد. این بدان معنا است که نیاز نیست صرفاً به تأثیر یک شاعر یا نویسنده بر آثار دیگری پرداخته شود، بلکه نمودهای فرهنگی مشترک نیز در حوزه ادبیات تطبیقی قرار می‌گیرد.» (دهقانیان و میرقادری، ۱۳۹۰: ۱۴۳).

گاهی شیوه زندگی مشترک - بدون آنکه تقلید و اقتباسی در کار باشد - سبب آفرینش مضمون‌های مشترک می‌شود. درون‌مایه‌های مشابه در شعر بختیاری و شعر عرب پیش از اسلام از این گونه‌اند. دودپوتا درباره تقلیدی بودن مضامین طللی در قصاید فارسی می‌نویسد: «این اشعار وقتی با نوع مشابه خود در عربی مقایسه شود، تقلید صرف می‌نماید، نه اصالت موزون دارد نه اصالت احساس، گریستن بر دیار متروک یا هر چیز دیگری که یادآور خیالات و مناظر گذشته بود، برای شاعر عرب واقعیت دارد؛ اما شاعر ایرانی چنین

موقعیتی برای اشک ریختن نداشت.» (۱۳۸۲: ۶۶) سخن دودپوتا تنها در مورد شاعرانی همچون منوچهری، لامعی و امیرمعزی درست است و گرنه آن موقعیتی را که می‌گوید، برای شاعر بختیاری واقعیت دارد و ملموس و تجربه‌شده است.

شاعر بختیاری، تمامی مضمون‌ها و حتی صور خیال شعرش را از محیط پیرامونش می‌گیرد و شعرش زاینده سرشت خود و پیوندی است که با طبیعت دارد. در شعر فلکلور بختیاری، برخلاف شعر کسانی همچون منوچهری و امیرمعزی، کمترین نشانی از عروسان و معشوقه‌های شعر عربی دیده نمی‌شود؛ و ازها بیشتر غیر عربی و به گویشی است که بازمانده فارسی میانه و باستان است. از همه مهم‌تر در شعر فلکلور بختیاری - نه شعر شاعران شناخته‌شده و کمابیش مدرن بختیاری - قالب قصیده وجود نداشته است. شعر عامیانه بختیاری، بیشتر در قالب تکبیت‌های مصرع بوده و قصایدی که به گویش لری بختیاری دیده می‌شود، حاصل کار شاعران متأخر و امروزی است که افزون بر قصیده در قالب‌های دیگر نیز طبع آزمایی کرده‌اند. در نوشتار پیش رو، شباهت‌های مضمونی تغزل‌های قصاید ارباب معلقات و شعر بختیاری مانند مقوله کوچ، غم غربت و دوری از محبوب، درنگ بر منزلگاه یار و گریستن بر آن، بررسی می‌شود.

۱-۲. ضرورت، اهمیت و هدف

در بررسی‌های تطبیقی، معیار و ملاک پژوهشگران حوزه‌های ادبی، به‌ویژه کسانی که با رویکرد تطبیقی ادبیات عربی و فارسی را بررسی کرده‌اند؛ زبان رسمی و معیار بوده و هیچ توجهی به شعر و ادبیات غیر رسمی و گویشی نداشته‌اند. مضمون‌هایی که در شعر رسمی و معیار فارسی شاعران قرن پنجم و ششم دیده می‌شود، بیشتر ناشی از تأثیرپذیری آن‌ها از شعر عربی، به‌ویژه شعر پیش از اسلام است. این اشعار، در ساختار و محتوا، بیشتر تقلیدی از قصاید جاهلی هستند.

آنچه ضرورت و اهمیت انجام پژوهش حاضر را دوچندان می‌کند، شباهت‌های مضمونی فراوانی است که - برخلاف شعر رسمی و معیار فارسی - بدون هیچ نشانی از تقلید و تأثیرگذاری و تأثیرپذیری در شعر گویشی بختیاری و مقدمه‌های طللی معلقات دیده می‌شود.

۱-۳. پرسش‌های پژوهش

- چه مضمون‌های مشترکی در مقدمه‌های طللی معلقات و اشعار عامیانه بختیاری دیده می‌شود؟
- شباهت‌های مضمونی و محتوایی عرب پیش از اسلام و کوچ‌سروده‌های بختیاری، ناشی از چیست؟

۱-۴. پیشینه پژوهش

در بحث شناخت و تحلیل شعر و ادبیات عرب، به‌ویژه شعر عصر جاهلی، کتاب‌ها، نوشته‌ها و مقالات

بسیاری نگاشته شده است؛ درباره آثاری که به موضوع طللی های شاعران عرب پرداخته اند، می توان به موارد ذیل اشاره کرد: صدقی و عزیزنیا (۲۰۰۵) عناصر مقدمه های طللی و تفسیر آن ها را با تأکید بر شعر حسّان بن ثابت بررسی کرده اند. محسنی نیا و همکاران (۱۳۹۰) مقدمه های طللیّه، فلسفه پیدایش و سیر مقدمه های طللی را در شعر عربی بررسی کرده اند. مصطفوی نیا و همکاران (۱۳۹۴) عناصر اساسی و مضمون های مشترک مقدمه های طللی را مشخص و تفسیر کرده اند. زمردی و محمدی (۱۳۸۴) وصف اطلال و دمن را در شعر عربی و فارسی بررسی کرده اند و مقایسه ای تطبیقی، میان ویژگی های محتوایی اشعار عربی و فارسی انجام داده اند. یلمه ها (۱۳۹۱) با رویکردی تطبیقی، موضوع طللیّه و گونه های آن را در شعر فارسی به ویژه سبک خراسانی بررسی کرده است. زینی وند و منوچهری (۱۳۹۳) تأثیر گذاری شعر جاهلی بر شعر عرفانی فارسی و استفاده نمادین و عرفانی از مضمون های شعر جاهلی را بررسی کرده اند. درباره شعر بختیاری پژوهش چندانی انجام نگرفته است.

قنبری عدیوی (۱۳۹۰) با رویکرد متن شناسی و تحلیل روانی به کار کرده های فرهنگی و اجتماعی گونه ترانه در ادبیات عامیانه بختیاری پرداخته است. ایزدی (۱۳۹۵) نوستالوژی در شعر گویشی بختیاری را بررسی کرده و مصادیق آن را نشان داده است. اکبری گندمانی و کرمی (۱۳۹۷) موضوع کوچ و انعکاس آن در شعرهای عامیانه بختیاری بررسی کرده اند. نوشتار پیش رو که با رویکردی تطبیقی به بررسی مضامین مشترک در تغزّل های طللی معلقات و کوچ سروده های بختیاری می پردازد، نخستین کار در این زمینه است و تاکنون پژوهش مستقل یا غیر مستقلی با این رویکرد انجام نشده است.

۱-۵. روش پژوهش و چارچوب نظری

پژوهش حاضر با روش تحلیلی - توصیفی و با رویکرد تطبیقی، براساس مکتب اروپای شرقی (سلافیه) انجام گرفته است. ازدید بزرگان این مکتب، ادبیات برآیند و محصول شرایط اجتماعی است و شرایط اجتماعی مشابه در دو جامعه، می تواند منجر به تولید ادبیاتی با مضامین مشترک شود. «طبق مکتب اروپای شرقی (سلافیه) همیشه تأثیر و تأثر نیست که باعث خلق آثار یکسان می شود؛ بلکه در بعضی از موارد، شرایطی یکسان که دو شاعر در آن زندگی می کنند، سبب خلق آثاری می شود که تا حدود زیادی به هم شبیه است.» (توگلی محمدی، ۱۳۹۰: ۴۷) «در نگاه پژوهشگران این مکتب، جامعه از یک زیرساخت و یک روساخت شکل گرفته است؛ واقعیت اجتماعی و سیاسی زیرساخت جامعه و ادبیات و هنر، روساخت های آن هستند؛ بنابراین زیرساخت جامعه، تأثیر انکارناپذیر و چشم گیری در چگونگی پیدایش و شکل گیری ادبیات و هنر جامعه دارند. در این رویکرد، ادبیات و جامعه پیوندی ناگسستی دارند؛ از همین رو اگر شرایط اجتماعی در

چند کشور همانند باشد، این شباهت اجتماعی سبب پیدایش انواع ادبی مشترک می‌شود.» (جمال‌الدین، ۱۳۸۹: ۲۲).

پروینی نیز درباره دیدگاه بزرگان این مکتب می‌نویسد: در عرف بزرگان مکتب اروپای شرقی ادبیات تطبیقی، ادبیات فعالیتی است که جدای از جامعه نیست؛ بلکه یکی از ابزارهای تغییر اجتماعی است که جامعه در آن دیده می‌شود و این ادبیات با تغییرات اجتماعی تغییر می‌یابد. آن‌ها معتقدند که رابطه‌ای دوجانبه بین واقعیت اجتماعی ادیب و تولید ادبی او وجود دارد؛ به عبارت دیگر، واقعیت اجتماعی و اقتصادی، به صورت مستقیم بر اثر ادبی تأثیر می‌گذارد و آن اثر ادبی، واقعیت اجتماعی را به تصویر می‌کشد؛ بنابراین تشابهات موجود در دو ادبیات مختلف را می‌توان تشابهات موجود در ژرف‌ساخت دو جامعه که منجر به پیدایش دو ادبیات مشابه شده‌اند، دانست (ر.ک: پروینی، ۱۳۹۱: ۸۰). بر همین اساس می‌توان بحث اشتراک در مضامین شعر بختیاری و اشعار صاحبان معلّقات را - که ناشی از شباهت سبک و شیوه زندگی اجتماعی آن‌ها است - در چارچوب مکتب تطبیقی اروپای شرقی تبیین کرد.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱. درآمدی بر شعر بختیاری

سید علی صالحی از شاعران نامدار و صاحب‌سبک شعر فارسی، در پاسخ به این پرسش که شعر ایللی و شعر بختیاری از کجا آغاز می‌شود و سیر تطور آن چگونه است، می‌گوید: «اصل شعر ما به «گاگریو»^(۱) برمی‌گردد. گاگریو، مادر همه سروده‌های بختیاری است. بعد از آن، این مادران شهیدان تاریخ ایل، عاشقان و چوپانان بودند که فرهنگ شعر قومی ما را گسترش دادند. چه در عزا و چه در سرور، چه در عشق و چه در جنگ، چه در فتح و چه در پیروزی، از «دی بلال»^(۲) و «عبد محمد و خدایس»^(۳) گرفته تا «شو-خی = شیخون» تا سرود برزگری و حماسه «ابوالقاسم خان...»^(۴) و اشعار عاشقانه کوچ و اسب و تفنگ و شقایق.» (نوروزی بختیاری، ۱۳۷۷: ۱۹۱)

باید دانست که بخش زیادی از اشعار گویشی قوم بختیاری، تک‌بیت‌های مصرعی است که هیچ نام و نشانی از شاعرانشان نیست. «شاعرانی گمنام که هرگز نامشان بر هیچ جریده‌ای نخواهد آمد و هیچ تذکره‌نویسی قادر به کشف نشانی از آنان نخواهد بود. شاعرانی که نه خواندن را و نه نوشتن را آموختند، نه المعجم را می‌شناختند و نه چهارمقاله نظامی عروضی را، نه اوزان را می‌دانستند؛ تنها همه چیز به آن‌ها عطا شده بود تا عاشق شوند و عشق، سرچشمه همه دانش‌ها است. شعر این‌گونه در ایل من زاده شد.» (همان:

(۱۹۲-۱۹۱)

خسروی درباره پیشینه شعر بختیاری می نویسد: «آنچه به طور ناقص و نیم بند برای ما از شعر بختیاری باقی مانده، بیانگر این حقیقت است که چهار تن پیشگام در این رده وجود داشته اند: ۱- مرحوم حسینقلی خان ایلخانی، ۲- مرحوم ملاذلفعلی کرونلی، ۳- مرحوم داراب افسر و ۴- مرحوم مهرباب بختیاری و پیشاپیش بگویم که احتمال وجود شاعران دیگری هم در بختیاری بوده که خبر و اثرش به زمان ما نرسیده و به سبب تدوین نشدن آثار و یکجانشین نبودن ایل بختیاری، دست به دست شده و از بین رفته.» (۱۳۷۵: ۲۷۳). در میان پیشگامان شعر بختیاری، داراب افسر، بیش از دیگران موفق و نام بردار شده است.

شعر بومی سرود بختیاری که در آغاز بیشتر در قالب تکبیتی های مصرع، از ذوق و قریحه شاعران گمنام و ناشناخته تراوش کرده بود، در سال های متأخر با ظهور شاعران آشنا به فنون شعری، در قالب ها و وزن های متنوع تری، نیرومندتر از گذشته در عرصه ادبیات ایران ظاهر شد. توجه و علاقه به شعر بومی سرود بختیاری را حتی در میان برجسته ترین شاعران فارسی گوی بختیاری تبار می توان دید. کسانی همچون قیصر امین پور، پژمان بختیاری، سید علی صالحی، یوسفعلی میرشکاک و... از شاعران طراز اول شعر معاصر فارسی هستند که در سرودن شعر بومی بختیاری نیز طبع آزمایی کرده اند.

۲-۲. شباهت های مضمونی در شعر بختیاری و مملقات سبع

۲-۱. کوچ، عناصر و لوازم آن

ادبیات و شعر هر قوم و ملتی، بر آئندی متأثر از محیط اقلیمی، اجتماعی و کیفیت زندگی آن قوم است. دو قوم بختیاری و عرب از منظر نوع زندگی، شغل و معیشت، همانندی های فراوانی دارند؛ هردو زندگی ایلی، عشیره ای و قبیله ای داشته اند و جبر صحرا و شیوه زندگی، به ناچار آن ها را با کوچ و حرکت پیوند داده است. این شیوه زندگی سبب شده تا کوچ، عناصر و لوازم آن دست مایه هنرنمایی شاعرانی شود که با کوچ همراه بوده اند و سختی ها و زیبایی های آن را حس کرده اند. فاخوری می نویسد: «شاعر بدوی اطرافش را می نگرست و بدان می آویخت و توصیفش می کرد. توصیف او شامل محیطش بود. از زمین و آسمانش و آنچه در بادیه می دید از حیوان و نبات و جماد و نیز آنچه از مظاهر زندگی بدوی به چشم می آمد چون اطلال و فرود آمدن قبیله و کوچ کردن آن ها.» (الفخوری، ۱۳۷۴: ۴۱)

آنچه در مقدمه های قصاید جاهلی دیده می شود، برآمده از ذهن و ذوق شاعری است که بارها و بارها از منزلی به منزلی دیگر کوچ کرده و راه بادیه و صحرا را به تکرار طی نموده است. رضایی درباره بازتاب کوچ در شعر جاهلی می نویسد: «ادبیات دوره جاهلی، ادبیات بادیه و کوچ است. در بررسی ممیزات شعر

دورهٔ جاهلی مخصوصاً معلقات متوجه می‌شویم که سرلوحهٔ هریک از این قصاید، یعنی بخش تغزلی آن، صحنهٔ ابراز عواطف و احساساتی است که در نتیجهٔ این انتقال و کوچ، دامن‌گیر شاعر شده است. (۱۳۹۳: ۱۵۳)

در نمونه‌های زیر می‌توان نمود کوچ را به‌عنوان جبر زندگی ایلیاتی و عشیره‌ای در تغزل‌های معلقات به‌روشنی دید:

شَاقَتَكَ ظُعْنُ الْحَيِّ حِينَ تَحْمَلُوا فَتَكْتَسُوا فُطْنًا تَصِرُ خِيَامَهَا

(الزوزنی، ۱۹۸۳: ۱۶۴)

(ترجمه: زنان آن دودمان، آرزوها را در تو برمی‌انگیختند آنگاه که در کژاوهای بر بسته و آمادهٔ کوچ، جای می‌گرفتند.) (شکیب، ۱۳۷۸: ۱۱۶)

شاعر عرب، کوچ را دوست ندارد و از هر چیزی که نشانی از آغاز موسم کوچ باشد هراسناک است:

مَا رَاعِنِي إِلَّا حَمُولَةٌ أَهْلُهُ وَسَطَ الدِّيَارِ تَسْفُ حَبَّ الْخِمْمِ

(الزوزنی، ۱۹۸۳: ۲۳۷)

(ترجمه: چیزی مرا به هراس نینداخت جز شتران باری خاندانش [آنگاه که دیدم] در میان دشت از گیاه «خمخم» [این نشانهٔ خشکیدن چراگاه و نزدیک شدن هنگام کوچ بود.]) (شکیب، ۱۳۷۸: ۱۹۳)

تَبَصَّرَ خَلِيلِي هَلْ تَرَى مِنْ ظُعَانٍ تَحْمَلْنَ بِالْعِلْيَاءِ مِنْ فَوْقِ جُرْمٍ

(الزوزنی، ۱۹۸۳: ۱۳۶)

(ترجمه: دوست من! نیک بنگر آیا زنان کژاوه‌نشین کوچنده را بر بلندی‌های «جرثم» می‌بینی؟) (شکیب، ۱۳۷۸: ۸۷)

ایل بزرگ بختیاری نیز بیشتر کوچ‌نشین بوده‌اند. ییلاق را در سردسیر چهارمحال، لرستان، اصفهان و قشلاق را بیشتر در خوزستان می‌گذرانده‌اند. انعکاس این نوع زندگی در شعر بختیاری کاملاً نمایان است. شعر فولکلوریک بختیاری، سراپا واگویه‌ای است از کوچ و حرکت و نایستایی ایل. پربسامدی واژگانی چون «ایل کنون»^(۵)، «مال کنون»^(۶)، «وار»^(۷)، «وارگه»^(۸)، «مال و بار»^(۹)، «مال و بالا»^(۱۰)، «مال و زیر»^(۱۱)، نشان از آن دارد که شعرعامیانهٔ بختیاری، کوچ‌سروده‌هایی است که شاعران بی‌نام و نشان، اما مأنوس با کوچ، سروده‌اند.

1. ilkanun
2. mālkanun
3. vār
4. vārga
5. māl va bār
6. māl va bālā
7. māl va zir

قنبری عدیوی، درباره ترانه‌های برزیگری می‌نویسد: «این گونه از ترانه‌های بختیاری را به‌واقع می‌توان یکی از عالی‌ترین مصادیق عاشقانه‌ها در فرهنگ ایرانی نامید. تخیل، موسیقی شاد و جنبش‌افزا، تصویرسازی‌های شاعرانه، نبوغ و خلاقیت این اشعار در اوج زیبایی و هنرمندی است. چون هجران و فراق، عنصر اصلی سرایش این شعرها است، غم دوری از ایل، تبار، خانواده و کسانی که انسان به آن‌ها عشق می‌ورزد و دوستشان دارد، سبب خلق این سروده‌ها می‌شود.» (۱۳۹۰: ۱۶۵)

در نمونه‌های زیر، می‌توان بازتاب کوچ و غم ناشی از آن را در شعر بختیاری آشکارا دید. غم کوچ و فراق آن‌قدر سنگین و غم‌افزا است که شاعر از خداوند طلب شکیبایی و صبر می‌کند:

ای خدا صوری بم بده، ایمون محکم مال کنون سرمه نهاد به زوونی غم

(اکبری گندمانی و کرمی، ۱۳۹۷: ۴۲)

ey xodā sowri bom beḏe imun-e mo:kam/mālkanun saroma nahā be zuni-ye ʔam.

(برگردان: خدایا به من ایمان و شکیبایی عطا کن. کوچ، مرا بی‌قرار کرده و سرم را بر زانوی غم نهاده است.)

آنچه کوچ را برای شاعر بختیاری، دردناک و غیر قابل تحمل ساخته، غم فراق یار است و بس:

کن کن مالا چه وم گرونه دلم و بازی کوگم و غمونه

(صفری و ظاهری، ۱۳۸۸: ۱۷۵)

Kan kan-e mālā če vom gerune /delom ve bāzi-ye kawgom ve ʔamune.

(برگردان: در هنگامه کوچ چه چیز برای من سخت و سنگین است؟ دلم برای رقص و بازی کبکم (محبوبم) غمین است.)

در موسم کوچ، عاشق مانده و درمانده چاره‌ای ندارد جز اینکه در فراق محبوبش به منزلگاه او برود و دست حسرت بر سر بکوبد:

کن کن مالا دلم ره وا باسون هر دو دست وا سر زنیم جا وار گه‌هاسون

(جمشیدیان، ۱۳۹۰: ۸۷)

kan kane mālā delom rah vā bāsun /har do dast vā sar zanim jā vārgehāsun.

(برگردان: زمان کوچ است و دلم همراه ایل رفت. بیا بر سر منزلگاه‌شان دست حسرت بر سر بکوبیم.)

شاعران بختیاری حتی آنجا که به زبان فارسی شعر سروده‌اند، کوچ را فراموش نکرده‌اند و با رویکردی نوستالوژیک، بارها و بارها به آن پرداخته‌اند. داریوش مرادی از شاعران معاصر بختیاری در مثنوی «مزامیر کوچ» چنین سروده است:

کوچ یعنی زندگی همراه ایل باز گشتی تازه از «تنگ چویل»

کوچ یعنی جستجوی بی‌درنگ زندگی با اسب و اندوه و تفنگ
کوچ یعنی زندگی تعطیل نیست ایل اگر یک‌جا بماند ایل نیست

(جریده‌دار، ۱۳۹۳: ۵۲۱)

۲-۲-۲. درنگ بر منزلگاه محبوب و گریستن بر آن

پیوند جبری زندگی عشیره‌ای با کوچ، به جدایی یاران و دلدادگان می‌انجامد. یار و دلداری که مدتی در درون و برون خیمه‌ها، نرد عشق باخته‌اند، با آهنگ رحیل و کوچ به‌ناچار از هم جدا می‌شوند. عاشق، مانده و درمانده به نظاره منزلگاه معشوقی می‌ایستد که ترک دیار کرده است. او در این نظاره غم‌افزا، به‌یاد روزهای دیرین و شیرین اشک حسرت می‌ریزد.

«ایستادن و گریستن بر اطلال و دمن یکی از مشهورترین ویژگی‌های سبک شعر عربی از آغاز تا روزگار عباسیان بوده است. پیروی از سبک شعر زمانه، یاد کردن محبوب سفر کرده و تأمل در هستی فناپذیر، از مهم‌ترین علت‌های گرایش شاعران به این سبک بوده است.» (زینی‌وند و منوچهری، ۱۳۹۴: ۶۷)

امرؤالقیس را در سرودن مقدمه‌های طللی پیشگام دانسته‌اند. فاختوری در این باره می‌نویسد: «امرؤالقیس زعیم شعر عرب به‌طور کلی و طبیعت به‌خصوص است. او کسی است که شعر جاهلی را طرح افکنده است. او نخستین کسی است که ایستادن بر اطلال یا به‌عبارت بهتر، درنگ کردن و گریستن بر اطلال را رواج داده است؛ هر چند چنان که از شعرش برمی‌آید، پیش از او ابن جذام را چنین شیوه‌ای بوده است؛ ولی امرؤالقیس بود که بدین هنر اشتهار یافت و شاعران پس از او حتی تا همین اواخر سبک او را تقلید می‌کردند.» (۱۳۷۴: ۶۸).

شاعران بادیه‌نشین عرب بارها گریه عاشق بر منزلگاه یار سفر کرده را به‌تصویر کشیده‌اند:

فَقَا نَبِكْ مِنْ دِكْرِ حَيْبٍ وَمَنْزِلِ بِسَقَطِ اللَّوَى بَيْنَ الدَّخُولِ فَحَوْمَلِ
فَتَوْضِحُ فَاَلْمِقْرَاءُ لَمْ يَعْفُ رَسْمَهُ لِمَا نَسَجْتَهَا مِنْ جَنُوبٍ وَشَمَالِ

(الزّوزنی، ۱۹۸۳: ۲۹-۳۰)

(ترجمه: دوستان اندکی درنگ کنید تا به یاد یار و جایگاه او در ریگ‌زاران میان «دخول» و «حومل» و «توضیح» و

«مقراة» که نشانه‌هایشان با وزش بادهای جنوبی و شمالی از میان نرفته، لختی بگیریم.) (شکیب، ۱۳۷۸: ۲)

وَإِنَّ شَفَائِي عَابِرَةٌ مُهْرَاقَةٌ فَهَلْ عِنْدَ رَسْمِ دَارِسٍ مِنْ مُعْوَلٍ؟

(الزّوزنی، ۱۹۸۳: ۳۳)

(ترجمه: و داروی درد من، اشک ریزان من است و آیا در میان این بازمانده‌های فرسوده، جایی برای گریستن می‌توان

یافت؟) (شکیب، ۱۳۷۸: ۴)

لا أرى مَنْ عَهَدْتُ فِيهَا فَأُبْكِي أَلْيَوْمَ ذَلُمًا وَمَا يُجِيرُ الْبُكَاءِ

(الزّوزني، ۱۹۸۳: ۲۶۴)

(ترجمه: دیگر در آن زیستگاه‌ها کسی را که با او دیدارها داشتم نمی‌بینم. این است که دیوانه‌وار گریه سر داده‌ام لیک گریه چیزی را بر نمی‌گرداند.) (شکیب، ۱۳۷۸: ۲۲۲)

در شعر فارسی نیز به تقلید از ارباب معلقات، گریه بر اطلال و دمن در مقدمات قصاید شاعران قرن پنجم و ششم دیده می‌شود. «نخستین کسی که وقوف بر اطلال و دمن را وارد شعر فارسی کرد و از شعر عرب، آشکارا تقلید نمود، منوچهری دامغانی، شاعر معروف قرن پنجم هجری است. او ساختار قصاید جاهلی را در شعر فارسی بازسازی کرد و اشعاری همچون قصاید امرؤالقیس، حارث بن ظلم، عمرو بن کلثوم و دیگر صاحبان معلقات سرود.» (یلمه‌ها، ۱۳۹۱: ۳۲۱)

در شعر شاعران بختیاری با تمام تفاوتی که در ساختار و قالب شعر عربی و شعر فلکلور بختیاری وجود دارد، مضمون توقّف و گریه بر منزلگاه یار سفر کرده، دیده می‌شود. جالب است که شاعر بختیاری با همان اسلوب خطابی شاعر عرب، از همراهان می‌خواهد که بر «وارگه» (منزلگاه معشوق) بروند و زارزار گریه کنند. در نمونه‌های زیر، بازتاب گریستن بر منزلگاه معشوق در شعر بختیاری دیده می‌شود.
دل عاشق همراه با دلدار، کوچ کرده؛ او با جسمی مانده و در مانده از دوستان می‌خواهد بر «وارگه» و محلّ برپایی اجاق یار سفر کرده، بروند و به یاد ایام وصل، گریه کنند:

کن کن مالا دلم رهد و اباسون یبو بریم زار بز نیم جا وارگه‌هاسون

(حسینی، ۱۳۷۶: ۱۵۱)

Kan kane mālā delom rahḍ vābasun / beyow berim zār bezanim jâ vārgahāsun.

(برگردان: در هنگامه کوچ، دلم همراه محبوب و اهل کاروان رفت. بیا برویم بر منزلگاهشان زار زار گریه کنیم.)

کن کن مالا دلم رهد به دینسون یبو بریم زار بز نیم جا تش و دیسون

(همان: ۱۵۲)

Kan kan-e mālā delom rahḍ be dinsun / beyow berim zar bezanim jâ taš o diḍsun.

(برگردان: هنگامه کوچ است و دلم در پی دلدار و قبیله راهی شد. بیا برویم بر جایگاه برپایی اجاقشان زارزار بگرییم.)

۱. همسو که رهدی ابی حین دلم هرس
 ۲. طاقتم ره دی ز سر پی مال ایدون
 ۳. بیژن هر شو که ابو ایگه ز ته دل
- رهدی و ناوند غم ونندی تو وانات
هی روم جا مالتون زال ایزنم جات
حمه واکشم ولا موسی ور پات

(جربزه‌دار، ۱۳۹۳: ۲۱۳)

1. Hamso ke rahđi ābi hine delom hars / rahđi o nāvanđ-e ɣam vandi to vā nāt. 2. Tāqatom rah di ze sar poy māl idonen /hay rovom jā māletūn zal izanom jāt. 3. Bižan har šow ke ebu igo ze tah del/ homa vākošom velā mo si vare pāt.

(برگردان: ۱. آنگاه که رفتی خون دلم به اشک تبدیل شد (خون گریستم). رفتی و گردنبند غم را بر گردن انداختی. ۲. طاقتم به سر آمد. تمام اهل طایفه می‌دانند که من به منزلگاه تو می‌روم و بر سر آن، زارزار گریه می‌کنم. ۳. بیژن، هر شب از ته دل می‌گوید به خدا سوگند، خودم را به پیشواز تو قربانی می‌کنم.)

۲-۳. وصف منزلگاه و دقت در توصیف جزئیات

اجاق در زندگی ایلی بختیاری، عنصر مقدس و مورد احترامی است و جایگاه والایی در شعر عامیانه بختیاری‌ها دارد. در شعر ارباب معلمات توجه به این عنصر در کنار دیگر عناصر زندگی عشیره‌ای دیده می‌شود. شاعر بادی‌نشین، هنگامی که به منزلگاه خالی معشوق می‌رسد، جز اجاقی سرد با سنگ‌هایی دود زده و سیاه‌شده، چیزی نمی‌یابد. یاران، رفته‌اند و از کاروان جز آتشی به منزل نمانده است:

أَتَائِفٌ سُفْعَاءٌ فِي مُعْرَسٍ مَرْجَلٍ وَنُؤْيَا كَجِذْمِ الْحَوْضِ لَمْ يَتَلَمَّ

(الزوزي، ۱۹۸۳: ۱۳۵)

(ترجمه: چند سنگ سیاه که در زیر دیگ جای می‌گرفت و برآمدگی اندکی که همانند پایه دیواره تالابی همچنان بر جای مانده بود.) (شکيب، ۱۳۷۸: ۸۶-۸۷)

شاعران بختیاری این مضمون را به‌زیبایی تمام در شعر خود به کار برده‌اند. در ابیاتی که در زیر به‌عنوان شاهد مثال ذکر می‌شوند، دل شاعر به «چاله‌ای پر از تش»^۱ (۱۲) و بخت و اقبالش به «کچک سیاه‌چاله»^۲ (۱۳) تشبیه شده است. اینجاست که دیده می‌شود شاعر بختیاری همانند شاعران عرب، با مهارتی ستودنی، شعرش را با صورخیال بومی می‌آمیزد و بیشتر «مشبه‌به» هایش را از عناصر پیرامونش برمی‌گزیند:

لو حشک و دل تنگ وه جا وارگه‌هاتون بخت موچی کچک سیاه‌چاله‌هاتون

(اکبری گندمانی و کرمی، ۱۳۹۷: ۴۴)

Low-e hošk o del-e tang va jā vārgahātun / baxt-e mo či kočok-e seyāhe čalahātun.

(برگردان: با لبی خشکیده و دلی پرغم، بر منزلگاه‌تان ایستاده‌ام. بخت و اقبال من، مانند سنگ‌های سیاه‌شده اجاقان است.)

قیصر امین‌پور در مثنوی لری «فال حافظ»، دل را به اجاقی که در منزلگاه معشوق مانده، همانند کرده؛ البته این مضمون پیش از او در شعر عامیانه بختیاری به تکرار آمده است:

1. la-ye por taščā
2. kočok-e čāla

قافله بار اکنه ز شاخراسو دلم چی چاله تشی منده وه جاسو

(جریده دار، ۱۳۹۳: ۸۰)

Qāfela bār ekone ze šāxorāsu / delom či čāla taši mande va jāsu.

(برگردان: کاروان از «شاخراسو» کوچ می کند. دلم چون آتشی است که از آن‌ها به‌جا مانده است.)

۲-۲-۴. وصف مکان‌های متعدد همراه با یادکرد حسرت آمیز

آنچه به روشنی در شعر بختیاری و عرب پیش از اسلام به چشم می خورد، نام بردن از مکان‌هایی است که ایل و عشیره، در موسم کوچ از آن‌ها گذشته‌اند یا خیمه و مسکن موقتی خود را در آنجا برپا کرده‌اند. معشوق به همراه خانواده اش در جست و جوی مرتع و آب و گیاه مدام در کوچ و سفر است. شوقی ضیف در این باره می نویسد: «وصف سفر معشوقه در شعر جاهلی زیاد است، چه کوچیدن اساس زندگی عرب بوده. زن یا دختر دل‌بند شاعر، همراه با خانواده خود در پهنای جزیره العرب به دنبال آب و سبزه‌ای از اینجا به آنجا روان است.» (۱۳۷۷: ۲۰۷)

در همه مقدمات طللی معلمات سبع می توان نشان سکونت گاه‌های موقتی قبیله و عشیره معشوق را دید. در دو بیت زیر، امرؤ القیس نام چهار مکان «دخول»، «حومل»، «توضح» و «مقراة» را که منزلگاه معشوقش «عنیزه» در میان آن‌ها قرار دارد، ذکر می کند (ر. ک: الزوزنی، ۱۹۸۳: ۲۹-۳۰)

وَتَحُلُّ عِبَلَةً بِالْجَوَاءِ وَأَهْلُنَا بِالْحَزْنِ فَالْصَّمَانِ فَالْمُتَلَّمِ

(الزوزنی، ۱۹۸۳: ۲۳۵)

(ترجمه: عبله در «جواء» فرود می آید و مردم ما در «حزن» «صمان» و «متلم».) (شکیب، ۱۳۷۸: ۱۹۱)

در معلقه حارث بن ظلم، بیشترین تعداد مکان را در سه بیت می بینیم. یازده مکان در سه بیت زیر آمده است:

۱. بَعْدَ عَهْدٍ لَنَا بِرُقَّةٍ سَمَّا
عَ فَادُنِّي دِيَارَهَا خُلْصَاءُ
۲. فَالْمَحِيَاةُ فَالْمَصْفَاحُ فَالْغَنَاءُ
قُ فَتِاقٍ فَعَادِبٌ فَالْوَفَاءُ
۳. فَرِيَاضُ الْقَطَا فَأُوْدِيَةُ الشُّرُ
بُوبِ فَالشُّعْبَتَانِ فَالْأَبْلَاءُ

(الزوزنی، ۱۹۸۳: ۲۶۳)

(ترجمه: ۱. پس از دیدارها در «برقه شماء» و در «خلصاء» که نزدیک ترین زیست گاه‌های اوست [او آهنگ جدایی کرده است]؛ ۲. سپس در بلندی‌های «محیاء» و «مصفاح» و گردنه‌های «فتاق» و سرزمین‌های «عاذب» و «وفاء»؛ ۳. و سپس در مرغزارهای «القطا» و کوهستان «شرب» و پشته «شعبتان» و چاهسار «ابلاء».) (شکیب، ۱۳۷۸: ۲۲۱-۲۲۲)

در معلقه لیبید نیز سکونت گاه‌های معشوقش، «نوار» بر شمرده شده است:

۱. مُرِيَّةٌ حَلَّتْ بِقَيْدِ وَجَاوَرَتِ
أَهْلَ الْحِجَازِ فَأَيْنَ مِنْكَ مَرَامُهَا
۲. بِمَشَارِقِ الْجَبَلَيْنِ أَوْ بِمُحَجَّرِ
فَتَصَبَّحَتْهَا فَرْدَةٌ فَرِحَانُهَا

۳. فُصُوَاتِقُ إِنِّ أَيْمَتُ فَمَطَّظَةٌ فِيهَا وَحَافُ الْقَهْرِ أَوْ طَلْخَامُهَا

(الزوزنی، ۱۹۸۳: ۱۶۶-۱۶۷)

(ترجمه: ۱. او از دودمان «مره» است که در «فید» جای گزیده است و همسایه حجازیان گشته است. پس چگونه به او دست خواهی یافت؟ ۲. او در خاور دو کوه «اجا» و «سلمی» یا «مُحَجَّر» جای گزیده و «فَرْدَة» و کوهستان پیوسته به آن «رخام» او را در میان خود گرفته‌اند. ۳. و اگر به‌سوی یمن رود، در «صواتق» و شاید در «وحاف القهر» یا «طلخام» فرود آید.) (شکیب، ۱۳۷۸: ۱۱۸-۱۱۹)

در شعر بختیاری نیز اسامی سکونت‌گاه‌ها در مناطق قشلاقی و بیلاقی به‌ویژه در مناطق بیلاقی با حسرت یادآوری می‌شود. یادکرد این نام‌ها با چاشنی غم و حسرت، نشان از وجود حس سرشار از نوستالژی و غم‌یاد در شعر بختیاری دارد.

ایزدی، بردن نام‌های خاص محلی و اصرار شاعر بر آن‌ها را مصداق برجسته نوستالژی می‌داند و می‌نویسد: «من این اصرار را از مصداق برجسته نوستالژی می‌دانم. ذکر نام خاص کوه‌ها، رودخانه‌ها، دشت‌ها، روستاها و مناطق نظیر گردیشه، تاراز، چری، صمصامی، مالمیر، تنگ منار، زرده، شیمبار، منگشت، سالند و دیگر نام‌هایی که در میان بختیاری برای نامیدن زنان و مردان مرسوم است... همه از حس نوستالژی حکایت می‌کند.» (۱۳۹۵: ۶۲)

در نمونه‌های زیر از شعر بختیاری، می‌توان نام مکان‌هایی را دید که شاعر با حسرت از آن‌ها یاد کرده است:

مالسون بار کرد و ره بنه زوالی دم صحو دم سوق رم وادیاری

(حسینی، ۱۳۷۶: ۹۲)

Mālesun bār kerd o rah bonay zavāli / dama sohov dama savaq rom vādeyari.

(برگردان: ایلشان کوچ کرد و به «بنه زوالی» رفت. صبح زود برای دیدن آن‌ها می‌روم.)

قیصر امین‌پور، در بومی سرود بختیاری خود به مکان‌های چون: «گتند»، «دشت اوید» و «عقیلی» اشاره کرده است:

۱. ز گتند تا دشت اوید تا عقیلی همه‌جا سوز آویده سوز قصیلی

۲. همه‌جا سوز آویده غیر دل مو ای گرهنه کی گشه ز مشکل مو

(جرزهدار، ۱۳۹۳: ۸۰)

1. Ze gotand tā dašt-e owbið tā 'qili / hama ja sowz āvide sowz-e qasili. 2. hama ja sowz āvide γayra del-e mo / ey gerehna ki goše ze moškel-e mo.

(برگردان: ۱. از گتند تا دشت آبید و عقیلی همه‌جا سرسبز شده، سرسبز چون غله نارس. ۲. به‌جز دل من همه‌جا سرسبز و تر و تازه است. چه کسی گره مشکل مرا باز خواهد کرد.)

سید علی صالحی نیز در شعر گویشی خود از «مرغا»، «مالمیر»، «دره باریک»، «لالی» و «اندکا» حسرت‌وار یاد می‌کند:

۱. سی مرغا سی مالمیر سی دره باریک تو بنر دلم گره یه اور تاریک
۲. ز لالی تا اندکا فرش کن تیامه یاد ایل و یاد گل هنی و ابامه

(همان: ۴۰۵)

1. Si maryā si mālemir si dara bārik to bnar delom gere ya owr-e tārik. 2. Ze lāli tā andekā farš kon teyāme/ yāḍ-e il o yāḍ-e gol hani vābāme.

(برگردان: ۱. نگاه کن که برای «مرغا»، «مالمیر» و «دره باریک» ابر تاریکی دلم را فرا گرفته است. ۲. از «لالی» تا «اندکا» چشمانم را فرش راحت کن. هنوز به یاد ایل و به یاد محبوبم هستم.)

۲-۲-۵. یادکرد نوستالژیک ایام خوش وصال

یادکرد حسرت آمیز ایام وصل، بیشتر از همه در معلقه امرؤالقیس دیده می‌شود. خاطرات عشق‌بازی امروء القیس با معشوقش «عنیزه» با ذکر جزئیات بی‌پرده، به‌طور مفصل شرح داده شده است. او با یادآوری خاطرات «دار الجلجل»، افسوس می‌خورد و اشک حسرت می‌بارد:

أَلَا رَبُّ يَوْمٍ لَكَ مِنْهُنَّ صَالِحٍ وَلَا سَيِّمًا يَوْمٌ بِدَارَةِ جُلْجُلٍ

(الروزنی، ۱۹۸۳: ۳۴)

(ترجمه: چه بسا روزی خوش که در کنار ایشان سپری کردی، به‌ویژه آن روز که تو را به چشمه دارالجلجل گذار افتاد.) (شکیب، ۱۳۷۸: ۶)

در معلقه حارث بن حلزه، شاعر پس از کوچ محبوبش، «اسماء»، با حسرت از دیدارهایش در «برقه السماء»، «خلصاء»، «محیا»، «صفاح» و... یاد می‌کند و به یاد روزهای خوش وصال می‌گردد:

لَا أَرَى مَنْ عَهْدَتْ فِيهَا فَأُبْكِي أَلْيَوْمَ دَهْمًا وَمَا يُحِيرُ الْبُكَاءَ

(الروزنی، ۱۹۸۳: ۲۶۴)

(ترجمه: دیگر در آن زیست‌گاهان کسی را که با او دیدارها داشتم نمی‌بینم. این است که دیوانه‌وار گریه سرداده‌ام لیک گریه چیزی را بر نمی‌گرداند.) (شکیب، ۱۳۷۸: ۲۲۲)

شاعر بختیاری نیز از دشت «شیمبار» خاطره‌ای خوش دارد و آرزو می‌کند که ایل باز در همان جا رحل اقامت افکند تا دوباره به‌سان سال‌های گذشته، دست در دست یار از زندگی لذت ببرد:

چه خووه مال بار بنه به دشت شیمبار دس گل من دسم بو چی پار و پریار

(حسینی، ۱۳۷۶: ۱۰۱)

če xove māl bār bane be dašt-e šimbār / das-e gol men dasom bu či pār o peryār.

(برگردان: چه خوب است ایل در دشت «شیمبار» فرود آید و مانند پارسال و پیرارسال دست محبوبم را در دست گیرم.)

در بیت زیر شاعر، خسته و کوفته از دوری و درازی راه، از شب پیش که یار بسترش را گسترانده یاد می‌کند و حسرت می‌خورد:

ره دیر، گیوه تنک تلنیده پامه قربون دوش ای مجال گل وند بی جامه

(همان: ۹۴)

Rah-e dir giva tonok telniðe pāma/ qorbune duš Imejāl gol vand bi jāma.

(برگردان: راه دور است و کفش تنگ، پایم را کوفته و زخمی کرده است. من فدای دیشب که در چنین وقتی یارم بستر خوابم را گسترده.)

۳. نتیجه‌گیری

۱. محیط اجتماعی، سبک و کیفیت زندگی مشابه دو قوم و ملت، می‌تواند به مشابهت مضمونی در شعر و ادبیات آن‌ها منجر شود؛ حتی اگر ارتباط تاریخی یا پیشینه فرهنگی مشترکی باهم نداشته باشند.

۲. شعر عامیانه و گویشی بختیاری از لحاظ مضمون و محتوا، بسیار شبیه شعر عرب پیش از اسلام به‌ویژه تغزل‌های طللی معلقات است. مضمون‌هایی همچون کوچ و غم غربت، گریستن بر منزلگاه معشوق و یادکرد ایام خوش وصال، ذکر جزئیات زندگی ایلی و عشیره‌ای، یادآوری نوستالژیک مکان‌هایی که معشوقه‌های شاعران از آن‌ها گذر کرده‌اند یا منزلگاه موقتی آن‌ها بوده، نمونه‌هایی از مشابهت‌های مضمونی در شعر بختیاری و معلقات سبع است.

۳. در شعر عامیانه بختیاری، برخلاف شعر فارسی شاعرانی همچون منوچهری و امیرمعزی، هیچ نشانه‌ای از تأثیرپذیری از ادب عربی دیده نمی‌شود. شعر بختیاری شعری است برآمده از فطرت شاعرانی که شعرشان بر گرفته از محیط طبیعی پیرامونشان است. مشابهت مضمونی در شعر بختیاری و عربی ناشی از تقلید نیست. آنچه سبب این مشابهت‌ها شده است، سبک زندگی ایلی و عشیره‌ای این دو قوم و پیوندی است که با طبیعت دارند.

۴. طللیه‌های عربی بیشتر تابع اهداف دیگری همچون فخر، حماسه، مدح و رثا بوده و شاعران عصر جاهلی برای ورود به تنه اصلی قصاید از این فن بهره می‌گرفتند؛ اما در شعر گویشی بختیاری، درنگ بر منزلگاه معشوق و گریستن بر آن به‌عنوان فن و اسلوبی مورد توجه شاعر نبوده و اهداف ثانویه‌ای را نیز در نظر نداشته است؛ زیرا ساختار کوتاه شعر بختیاری اجازه فضا سازی و مقدمه‌چینی را به شاعر نمی‌دهد.

۵. با وجود مشابهت‌های مضمونی فراوان، تفاوت‌هایی در نوع نگاه شاعران به پدیده‌ها و مقوله‌های مورد بحث دیده می‌شود که ناشی از فرهنگ و آیین‌های ناهمسان، جغرافیای طبیعی ناهمگون، معماری و ابزار و آلات متفاوت آن‌ها است.

۴. پی‌نوشت‌ها

(۱) گاگریو: «به معنی گاه یا زمان گریستن. آوازهای متنوعی را شامل می‌شود که هر یک در گوشه‌ای از مناطق بختیاری‌نشین

شکل گرفته‌اند و امروزه گاگریوه با تلفظ «گوگریو» یعنی بگو و گریه کن و بامعنی گاگریو یکی است و منظور واحدی دارند.» (ارشادی، ۱۳۸۸: ۵۷۸).

(۲) دی‌بلال: ابیاتی سوزناک و غم‌انگیز که بسیار مورد توجه لرزبانان است.

(۳) عبده محمد و خدابس: نام عاشق و معشوق بختیاری.

(۴) ابوالقاسم خان: از خوانین بختیاری که پس از ۱۳۲۰ علیه حکومت مرکزی قیام کرد.

(۵) ایل کنون: زمان کوچ ایل.

(۶) مال کنون: زمان کوچ ایل.

(۷) وار: مخفف وارگه.

(۸) وارگه: منزلگاه.

(۹) مال و بار، درحال کوچ.

(۱۰) مال و بالا: بیلاق.

(۱۱) مال و زیر: قشلاق.

(۱۲) چاله پرتش: اجاق پراز آتش.

(۱۳) کچک چاله: سنگ‌های سیاه اجاق.

منابع و مآخذ

ارشادی، عیدی محمد (۱۳۸۸). فرهنگ بختیاری: مثل‌ها، افسانه‌ها، بازی‌ها، لغات، آداب و رسوم و... چاپ اول، تهران: آرون.

اکبری گندمانی، مهرداد و فرهاد کرمی (۱۳۹۷). تجربه کوچ و انعکاس آن در شعرهای عامیانه بختیاری. دو ماهنامه فرهنگ و ادبیات عامه، ۶ (۲۱)، ۴۸-۲۵.

ایزدی، غلامعلی (۱۳۹۵). نوستالژی در شعر گویشی بختیاری. فصلنامه مطالعات ایلات و عشایر دانشگاه آزاد اسلامی واحد شوشتر، ۶ (۲)، ۶۴-۵۱.

پروینی، خلیل (۱۳۹۱). الأدب المقارن (دراسات نظریة وتطبيقية). الطبعة الأولى، تهران: سمت. پیشگر، احد (۱۳۸۵). تأثیرپذیری منوچهری دامغانی از معلقه امرؤالقیس. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ۵۷ (۳)، ۱۱۵-۱۳۰.

توگلی محمدی، محمودرضا (۱۳۹۰). بررسی تطبیقی تجلی عشق به میهن در اشعار فرخی یزدی و معروف الرصافی. نشریه ادبیات تطبیقی، ۳ (۵)، ۷۲-۴۵.

جرزهدار، عبدالکریم (۱۳۹۳). تذکره شاعران بختیاری. چاپ اول، تهران: اساطیر.

جمال‌الدین، محمد سعید (۱۳۸۹). ادبیات تطبیقی: پژوهشی تطبیقی در ادبیات عربی و فارسی. برگردان و تحقیق سعید حسام‌پور و حسین کیانی. چاپ اول، شیراز: دانشگاه شیراز.

جمشیدیان، ماندانا (۱۳۹۰). برزگری‌ها، ترانه‌های کار درو در جامعه بختیاری. *فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین*، ۱ (۱)، ۵۷-۹۶.

حسینی، بیژن (۱۳۷۶). *اشعار و ترانه‌های مردمی بختیاری*. چاپ اول، اصفهان: شهسواری.

خسروی، عبدالعلی (۱۳۷۵). *فرهنگ و ادبیات بختیاری «کتاب سوم»*. چاپ اول، اصفهان: ایل.

دودپوتا، عمر محمد (۱۳۸۲). تأثیر شعر عربی بر تکامل شعر فارسی. ترجمه سیروس شمیسا. چاپ اول، تهران: صدای معاصر.

دهقانان، جواد و سید فضل‌الله میرقادری (۱۳۹۰). بررسی تطبیقی غم و شادی در شعر اخوان و ایلیا ابوماضی. *نشریه ادبیات تطبیقی*، ۳ (۵)، ۱۴۱-۱۷۱.

رضایی، رضا (۱۳۹۳). تحلیلی بر جنبه‌های مضمونی و زیباشناسی تغزل جاهلی در معلقات. *پژوهش‌نامه ادب غنایی دانشگاه سیستان بلوچستان*، ۱۲ (۲۲)، ۱۴۹-۱۶۴.

زمردی، حمیرا و احمد محمدی (۱۳۸۴). وصف اطلال و دمن در شعر فارسی و تازی. *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، ۵۶ (۱۷۵)، ۷۳-۹۳.

الزوزنی، أبو عبدالله (۱۹۸۳). *شرح المعلقات العشر*. بیروت: دار ومکتبه الحیاء.

زینی‌وند، تورج و زینب منوچهری (۱۳۹۳). بازتاب شعر جاهلی در شعر عرفانی فارسی قرن هفتم و هشتم. *فصلنامه عرفانیات در ادب فارسی*، ۶ (۲۳)، ۱۱-۴۰.

----- (۱۳۹۴). تأثیرپذیری سعدی از معلقه امرؤالقیس. *دوفصلنامه ادبانه تطبیقی*، ۱ (۲)، ۶۵-۷۴.

شکیب، محمود (۱۳۷۸). *چکامه‌های بلند جاهلی*. چاپ اول، تهران: پایا.

صدقی، حامد و علی عزیزنیا (۲۰۰۵). *المقدمة الطللیة فی القصیده العربیة الجاهلیة حسان بن ثابت نموذجاً. مجلة اللغة العربیة وآدابها*، ۱ (۲)، ۴۱-۶۶.

صفری جهانگیر و ابراهیم ظاهری (۱۳۸۸). بررسی ترانه‌های کار در عشایر بختیاری. *فرهنگ مردم*، ۸ (۳۱-۳۲)، ۱۶۹-۱۸۲.

ضیف، شوقی (۱۳۷۷). *تاریخ ادبی عرب (العصر الجاهلی)*. ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو. چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.

الفاخوری، حنا (۱۳۷۴). *تاریخ ادبیات زبان عربی*. ترجمه عبدالمحمد آیتی. چاپ سوم، تهران: توس.

قنبری عدیوی، عباس (۱۳۹۰). گونه ترانه در ادبیات عامه بختیاری. *فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین*، ۱ (۱)، ۱۴۹-۱۷۵.

محسنی‌نیا، ناصر؛ وحید سبزیان‌پور و عاطی عطیبات (۱۳۹۰). *صدی المطلع الطللی و تطوراته فی القصیده العربیة. نشریه لسان مبین*، ۳ (۵)، ۱۶۸-۱۹۳.

مصطفوی‌نیا، سید محمد رضی؛ محمودرضا توگلی محمدی و سیامک ظفری‌زاده (۱۳۹۴). تحلیل عناصر و مضامین

مشترک مقدمات طللی در معلقات. ادب عربی، ۷ (۱)، ۲۴۹-۲۷۴.

نوروزی بختیاری، غلامعباس (۱۳۷۷). آنزان: کتاب دوم ویژه فرهنگ، هنر، تاریخ و تمدن بختیاری. چاپ اول، تهران: آنزان.

یلمه‌ها، احمدرضا (۱۳۹۱). وقوف بر اطلال و دمن و گونه‌های آن در شعر فارسی. نشریه ادبیات تطبیقی، ۳ (۶)، ۳۱۷-۳۳۷.



بحوث في الأدب المقارن (الأدبين العربي والفارسي)

جامعة رازي، السنة العاشرة، العدد ٣ (٣٩)، خريف ١٤٤١، صص. ١-١٩

دراسة مقارنة في مقدمات المعلقات الطللية وقصائد المهجرة البختيارية

فرهاد براتي^١

أستاذ مساعد في قسم اللغة الفارسية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الانسانية، جامعة سلمان فارسي، كازرون، ايران

عنايت الله محمودي^٢

طالب الدكتوراه في فرع اللغة الفارسية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الانسانية، جامعة سلمان فارسي، كازرون، ايران

القبول: ١٤٤١/٩/٢٢

الوصول: ١٤٤٠/٤/١٠

الملخص

لا يمكن إنكار تأثير الإقليم والبيئة الطبيعية والاجتماعية على أخلاق الإنسان وتصرفاته، فكرته وعقائده. وتظهر تأثيرات هذه العوامل في شعر الأقوام والشعوب وأدبها بوضوح كامل. يؤثر أسلوب الحياة على الأسلوب الشعري والأدبي، حيث تأثر أسلوبا الشعر العربي والبخاري في مجال المعاني واللغة بالبيئة الطبيعية. بالقليل من الإبحار في الشعر والأدب العربي بصورة خاصة في الشعر الجاهلي يمكننا أن نستنتج أن الشعر العربي يعكس جميع جوانب أسلوب الحياة في تلك البيئة. الأمر الأبرز في الشعر الجاهلي هو أسلوب الحياة البدوية والمهجرة ومستلزماتهما. وفي إيران تشابه الكثير من أشعار اللهجة اللورية بصورة خاصة البختيارية الشعر العربي الجاهلي من ناحية الاهتمام بحياة البدو حتى تصل إلى حد التطابق. الهجرة والشوق التاجم عنها، الحزن على فراق الصاحب الذي رحل، الوقوف عند منزل المعشوق والبكاء على ذلك وذكر الذكريات الجميلة مع الصاحب، هي مواضيع تطرق لها الشعر البخاري بطريقة تشابه إلى حد بعيد ما جاء في الشعر العربي في العصر الجاهلي بصورة خاصة مقدمات الأطلال للمعلقات السبع. هناك نقطة مهمة يجب ملاحظتها وهي أن الشعر البخاري، على خلاف الشعر الفارسي، لم يقلد الشعر العربي، على الرغم من أوجه الشبه فيه، وهذا التشابه هو نتيجة أسلوب الحياة القبلية فقط. يتناول هذا البحث بأسلوب الدراسة المقارنة أوجه الشبه بين الشعر البخاري والعربي مع التركيز على المعلقات السبع.

المفردات الرئيسية: الأدب المقارن، الشعر العربي، المعلقات السبع، الشعر البخاري، الأطلال، قصائد المهجرة.

